

# هرزبد در شاهنامه‌ی فردوسی

یکی از مناصب ناشناخته‌ی دوران ساسانی\*

احمد تفضلی

در میان شهدای مسیحی ایرانی در عهد شاپور دوم (قرن چهارم میلادی)، که مقاتل آنان به زبان سریانی در دست است، از گوشت آزاد<sup>۱</sup> نامی با عنوان «رئیس خواجهگان دربار و مربی شاه» و ملقب به ارزبد یاد شده است. همین لقب برای مار آبی جاثلیق، که از معاصران قباد اول (قرن چهارم میلادی)<sup>۳</sup> و یکی دیگر از شهدای مسیحی ایرانی بود، نیز ذکر شده است. تاکنون این لقب را به دو گونه تعبیر کرده‌اند: شومون آن را مرگب از «ارز» (بها، ارزش) و «بد» (رئیس) می‌داند. سبب این توجیه او ظاهراً این است که در متن سریانی آمده است که مار آبا در جوانی در خدمت هم‌مرگر (= هم‌ارگر، آمارگر) بیت آرمایه بوده است. این دانشمند نظر پتر<sup>۴</sup> را نقل می‌کند که عقیده دارد این لقب «ظاهراً در مورد صاحب‌مقامی به کار می‌رفته که مأموریت خاص بررسی و تفتیش کالا را بر عهده داشته است». اما چنین لقبی را مناسب گوشت آزاد نمی‌داند، چون به نظر او «چنین لقبی با مقام شامخی که ظاهراً آن شخصیت والا مقام در دربار شاپور دوم داشته مناسب نمی‌آید». او همچنین یکی دانستن «ارزبد» (در

\* تحریر فارسی مقاله‌ای به زبان انگلیسی از نگارنده:

A. Tafazzoli, "An Unrecognized Sasanian Title", *Bulletin of the Asia Institute*, New Series/vol. 4, 1990, 301-5.

F. JUSTI, *Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895, p. 340.

(۱) gwš't'z'd. در مورد این نام، نک. نخستین جزء این اسم مرکب، اگر بتوانیم آن را به صورت Guhišt آوانویسی کنیم، کلمه‌ای است که تحول معمولی فارسی میانه را نداشته است. واج w آغازی ایرانی باستان در لهجه‌ی قدیم کرمان و در لهجه‌های جنوبی خراسان و در بلوچی به g تحول می‌یابد. کلمه‌ی «گهشت» (بهشت) در قرآن قدس، به کوشش علی رواقی، تهران ۱۹۸۵، مقدمه، ص ۶۲ آمده است. در مورد لهجه‌ی کرمان، قس «hamgodu» (جاری، زن برادر شوهر) که مشتق از ham-wadūg\* (هم عروس) است.

2) E. ASSEMANI, *Acta Martyrium*, vol. 1, Rome, 1748, 25. cf. O. BRAUN, *Ausgewählte Akten pers. Märtyrer*, Kempten-München, 1915, pp. 5, 22.

M. L. CHAUMONT, *JA* 250, 1962, pp. 15, 21 n. 36.

به نقل از

3) P. Bedjam, *Histoire de Mar Tabalaha*, Leipzig, 1893, 210 f.; CHAUMONT, *op. cit.*, n. 38; BRAUN, *op. cit.*, 188. cf. R. PAYNE SMITH, *Thesaurus Syriacus*, 1879, pp. 373-74: dignitatis apud persas, "eunuchus".

4) CHAUMONT, *op. cit.*, p. 15, n. 39.

موردِ گوشتِ آزاد» را با «ارگبد»، که دیگر دانشمندان پذیرفته‌اند، مردود می‌داند، زیرا «ارگبد» نمی‌تواند در سریانی<sup>۵</sup> به شکل «ارزبد» درآید. شومون، در عوض، بر آن است که «ارزبد» دیگری وجود دارد که نقش آن برای او ناشناخته است.<sup>۶</sup> از سوی دیگر، ژینیو «ارزبد» را (در موردِ مارابا) صرفاً تصحیفی از «ارگبد» می‌داند و ظاهراً آن را با hlgwpt در کتیبه‌های فارسی میانه و hrkpty در کتیبه‌های پارتی به معنی «رئیس خراج و مالیات» یکی می‌شمارد. دلیل او آن است که «مارابا وابسته به دیوانِ آمارگر بوده است»<sup>۷</sup>. به نظر نگارنده‌ی این سطور، این لقب نه منصبی اقتصادی است و نه عنوانی نظامی.

به اعتقاد من کلید حلّ این مشکل در بخشی از داستانِ سیاوش در شاهنامه<sup>۸</sup> نهفته است. داستان از این قرار است که سودابه، همسرِ کاووس، به سیاوش، پسرِ شوهرش، دل می‌بازد و می‌کوشد دل او را به دست آورد، ولی موفق نمی‌شود. از این رو، دسیسه‌ای می‌چیند و به شاه پیشنهاد می‌کند که شاهزاده را برای ملاقات با خواهران و خویشانش به شبستانِ شاهی بفرستد. سیاوش نخست این پیشنهاد را رد می‌کند ولی، سرانجام، بر اثر اصرارِ پدر اما به اکراه، آن را می‌پذیرد. آنگاه شاه مردی هرزبد نام را (در نسخه‌ای هرزه‌بد)<sup>۹</sup> احضار می‌کند و به او دستور می‌دهد همراهِ سیاوش به شبستان برود. در روزِ موعود، هرزبد شاهزاده را به حرم رهنمون می‌شود، پرده را از در به کنار می‌زند و او را به اهلِ شبستان معرفی می‌کند. بعداً وقتی سودابه، که هنوز دل‌باخته‌ی شاهزاده است، می‌خواهد بارِ دیگر وی را به حرم دعوت کند، همین هرزبد است که پیام را برای سیاوش می‌برد و او را به حضورِ سودابه می‌آورد. این هرزبد که و نقش او چه بوده است؟ نخست باید متذکر شد که قرائتِ این نام یا، به

۵) بروکلمان در فرهنگ خود C. Brockelmann, *Lexicon Syriacum*, Edinburgh. 1895, p. 26. کلمه‌ی rzbđ را آورده و چنین معنی کرده است: dominus arcis و تِلْکَدی به حق یکی دانستن «ارزبد» و «ارگبد» را مردود دانسته است، زیرا در سریانی «ز» هیچ‌گاه نشان‌گر «ک» یا «گ» در کلماتِ ایرانی نیست.

S. Teleqdi, *JA* 226, 1935, p. 228 n.

6) CHAUMONT, *op. cit.*, p. 16.

7) Ph. Gignoux, "Titres et fonctions religieuses sassanides d'après les sources syriaques hagiographiques" in *Acta Antiqua* 28, 1983, p. 191; Ph. Gignoux, "Die religiöse Administration in sasanidischer Zeit: Ein Überblick" in H. Koch and D.N. Mackenzie, eds., *Kunst, Kultur und Geschichte der Achämenidenzeit und ihr Fortleben*, Berlin, 1983, p. 266.

۸) چاپ مسکو، ج ۳، ۱۹۶۵، ص ۱۴، بیت ۱۳۵ به بعد؛ داستانِ سیاوش، به کوششِ مجتبی مینوی، تهران ۱۳۶۳، ص ۹، بیت ۱۳۴ به بعد.

۹) چاپ مسکو، ج ۳، بیت ۱۷۳ (هیربد)؛ چاپ مینوی، ابیات ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۴۹ و ۲۵۱ (هرزبد). جلال خالقی، شاهنامه، دفتر دوم، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹، ص ۲۱۴ ب ۱۶۷، صورتِ متداول «هیربد» را در متن برگزیده و «هرزه‌بد» و «هرزبد» را در حاشیه ذکر کرده است.

سخنِ درست‌تر، عنوان در همه‌ی نسخه‌های خطی موجود شاهنامه<sup>۱۰</sup>، به جز در نسخه‌ی قاهره<sup>۱۱</sup>، هیربد است. اما در این نسخه صورت «هرزه‌بد» ثبت شده است. مینوی، در تصحیح انتقادی خود از داستان سیاوش، به درستی این قرائت را پذیرفته است. این رجحان را می‌توان به دلایل زیر موجه دانست: نخست آن که این صورت «قرائت دشوار» (*lectio difficilior*) است؛ دیگر این که ترجمه‌ی عربی بُنداری مورخ سال ۶۲۰ هجری، که در آن نیز این عنوان به صورت «هرزبد»<sup>۱۲</sup> ثبت شده، ضبط نسخه‌ی قاهره را تأیید می‌کند. شکی نیست که «هرزبد» در بافت ذکر شده اسم خاص نیست بلکه عنوانی است که چگونگی آن از توصیف فردوسی معلوم می‌گردد:

یکی مرد بُد نام او هرزبد      زدوده دل و مغز و رایش ز بد  
که بتخانه را هیچ نگذاشتی      کلید در پرده او داشتی

شاه سیاوش را بدو می‌سپارد تا وی را به شبستان نزد سودابه برد و اوست که پرده را برمی‌دارد:

چو پردخته شد هرزبد را بخواند      سخن‌های شایسته چندی براند  
سیاوش را گفت با او برو      بیارای دل را به دیدار نو  
برفتند هر دو به یک جا به هم      روان شادمان و تهی دل ز غم  
چو برداشت پرده ز در هرزبد      سیاوش همی بود ترسان ز بد.

باز هموست که پیام شهبانو را برای شاهزاده می‌برد و او را به حرم رهنمون می‌شود:

چنین گفت با هرزبد ماه‌روی      کز ایدر برو با سیاوش بگوی  
که باید که رنجه کنی پای خویش      نمایی مرا سرو بالای خویش  
بشد هرزبد با سیاوش گفت      برآورد پوشیده راز از نهفت  
خرامان بیامد سیاوش برش      بدید آن نشست و سرو افسرش<sup>۱۳</sup>.

توصیف بنداری از این هم دقیق‌تر است: «هو یتولئی حجة النساء و کانت بیده مفاتیح حجراتهن»<sup>۱۴</sup>. اکنون روشن است که هرزبد در داستان سیاوش «رئیس حرم سلطنتی» است، همان گونه که گوشت آزاد «رئیس خواجگان دربار» به شمار می‌رود.

(۱۰) نک. نسخه‌بدل‌ها در داستان سیاوش، چاپ مینوی، ص ۲۴۰.

(۱۱) تاریخ کتابت آن ۷۴۱ ه است. نک. مینوی، همان، مقدمه، ص «ی».

(۱۲) شاهنامه به کوشش عبد الوهاب عزام، قاهره، ۱۳۵۱ ه ق/۱۹۳۲ م، ص ۱۵۵-۱۵۷.

(۱۳) مینوی، داستان سیاوش، ص ۱۲، ۱۶. (۱۴) شاهنامه، ص ۱۵۵.

صورت «هرزبد» بسیار شبیه به «هرجبد» است که طبری آن را لقب ابرسام، یکی از درباریان اردشیر ساسانی، ذکر کرده است.<sup>۱۵</sup> شادروان مینوی این دو صورت را با هم مقایسه کرده، اما درباره‌ی آنها اظهار نظر بیشتری نکرده است.<sup>۱۶</sup> درخور توجه است که نام ابرسام با عنوان هرجد در نوشته‌ی طبری با روایتی معروف در خصوص حرم شاهی مرتبط است. داستان را می‌توان به این گونه خلاصه کرد: اردشیر پس از غلبه بر اردوان، آخرین شاه اشکانی، تمام اخلاف او را از میان برد؛ اما در میان زنان دربار وی دختری زیبا بود که توجه شاه به او معطوف شد. وی دختر اردوان بود که، از ترس کشته شدن، هویت خود را آشکار نکرد. اردشیر با این دختر ازدواج کرد و، چون او آبستن شد، اصل و نسب خود را آشکار ساخت. اردشیر پیرمرد محترمی (شیخاً مسناً) را احضار کرد که هرجد ابرسام نام داشت و به او دستور داد که زن را بکشد. ولی ابرسام، به جهت آبستنی زن، او را زنده گذاشت و از او شاپور، که بعدها به پادشاهی ایران رسید، زاده شد.<sup>۱۷</sup> فردوسی<sup>۱۸</sup>، دینوری<sup>۱۹</sup> نویسنده‌ی

(۱۵) تاریخ طبری، به کوشش دخویه، سری یکم، ص ۸۲۳، س ۱۶. هم نام و هم عنوان به صورت مصحف «هرجد ابن سام» در نسخه‌ها ضبط شده است. تودور نولدکه «ابن سام» را به صورت «ابرسام» تصحیح کرده است: Th. L. Nöldeke, *Geschichte des Perser und Araber*, Leiden, 1879, p. 27, n. 2.

و مارکوارت «هرجد» را تصحیف «هرجبد» دانسته است:

J. Markwart, apud E. Herzfeld, *Paikuli*, Berlin, 1924, p. 192, glossary, no. 416.

نیز نک.

A. Christensen, "Abarsam et Tansar", in *Acta Orientalia* 10, 1932, p. 44; Id. *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen, 1944, p. 107, n. 2.

(۱۶) مینوی، همان، ص ۱۲ ح.

(۱۷) از ابرسام در بخش دیگری از تاریخ طبری (یکم، ص ۸۱۶، س ۱۲) نیز یاد شده است: «اردشیر مردی را به نام ابرسام (بن رحفر یا رحفر یا زحفر) وزیر برگزید». نولدکه، همان، ص ۹. یادداشت ۲، بر اساس قرائت نسخه‌ی اسپرنگر (Sprengr) ۳۰ برگ ۱۱۳ پشت، عنوان ابرسام را به بزرجرمذار «وزیر بزرگ» تصحیح کرده است. اما ابرسام وزیر بایک نبوده، زیرا این شغل را بایک‌نامی بر عهده داشته است (نک. یارشاطر، «ابرسام» در دانشنامه‌ی ایران). بنابراین، این احتمال نیز هست که کلمه‌ی مورد بحث تصحیف «هرجبد» باشد. کلمه‌ی بن (پسر) احتمالاً در ترجمه‌ی «ی» (نشانه‌ی اضافه‌ی پهلوی) آمده است که به عنوان نشانه‌ی اضافه‌ی بنوت نیز به کار می‌رفته است. بنابراین، احتمالاً صورت اصلی «هرجبدی ابرسام» را مترجم عربی «هرجبد بن (پسر) ابرسام» دانسته است. اگر این حدس درست باشد، ابرسام در تاریخ طبری دوبار با عنوان هرجد ذکر شده است. در مورد ترجمه‌ی «ی» (نشانه‌ی اضافه) به «بن» در عربی، نک.

A. Tafazzoli, "Iranian Notes" in *Etudes irano-aryennes offertes à Gilbert Lazard*, in *Studia Iranica*, Cahier 7, Paris, 1989, p. 368.

(۱۸) شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۷، ۱۹۶۸، ص ۱۵۶ به بعد.

(۱۹) الاخبار الطوال، به کوشش گیرگاس (Guirgas)، لیدن، ۱۸۸۸، ص ۴۵.

نهایه‌الارَب<sup>۲۰</sup> و بلعمی<sup>۲۱</sup> نیز همین داستان را با تغییراتی در جزئیات نقل کرده‌اند. نام ابرسام در شاهنامه نیامده است، بلکه مردی که مسئول کشتن زن بود گران‌خوار (بیت ۱۵۵) نامیده شده و عنوان موبد (ابیات ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۸۴)، کدخدا (ابیات ۹۵، ۱۱۱ و ۱۲۴)، وزیر (۷۹، ۱۲۴)، یا دستور (ابیات ۹۹، ۱۱۸، ۱۴۵ و ۱۵۵) بر او اطلاق شده است.<sup>۲۲</sup> گونه‌گونی القاب یک شخص واحد در یک روایت نمودار بی‌اطمینانی در خصوص منصب خاص این مرد در منابعی است که فردوسی از آنها استفاده کرده است. در روایت دینوری او وزیر است. همین سردرگمی در نهایه‌الارَب هم مشاهده می‌شود: در آنجا وی ابرسام بن الهبودان، وزیر اعظم، نام دارد. کریستن‌سن<sup>۲۳</sup> بر آن بود که ممکن است این عنوان تصحیف هربد الهربدان، یعنی هیربدان هیربد<sup>۲۴</sup> در پهلوی بوده باشد. در روایت بلعمی، وی هرجند بن سام (یعنی هرجند ابرسام) نام گرفته ولی در نسخه‌های خطی مقام وی به اختلاف موبد بزرگ و وزیر یا سرهنگ ذکر شده است.

در کارنامه‌ی اردشیر بابکان<sup>۲۵</sup> نیز همین افسانه نقل شده ولی در آنجا نامی از ابرسام در میان نیست بلکه لقب مرد مأمور کشتن زن موبدان موبد است، هر چند شاه او را هیربد خطاب می‌کند. البته جای شگفتی است که شاه کسی را که دارای عنوان موبدان موبد یعنی بالاترین مقام دینی است با لقب درجه‌ی پایین‌تر، یعنی هیربد، خطاب کند.<sup>۲۶</sup> باز هم عجیب است که یک مرد روحانی مأمور کشتن زن گناهکار شود. کریستن‌سن<sup>۲۷</sup> به درستی احتمال داده است که لقب آشنای هیربد جانشین کلمه‌ی نامعلوم هرجبد (به نظر او هرگبد) شده باشد. او این خلط را به نویسنده‌ی کارنامه، که به نظر او تحت تأثیر منابع عربی قرار داشته، نسبت داده است. به نظر نگارنده، پذیرفتنی‌تر می‌نماید که تصور کنیم که در صورت اصلی افسانه احتمالاً

20) E.G. BROWNE, *JRAS*, 1900, p. 219.

۲۱) تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۸۸۷

۲۲) در ترجمه‌ی بنداری (ص ۵۰ تا ۵۲)، این مرد گاهی وزیر و گاهی موبد خوانده شده است.

۲۳) مقاله‌ی «ابرسام»، ص ۴۴.

۲۴) این عنوان به‌ندرت در پهلوی آمده است، مثلاً در دینکرد، به کوشش مدن، ج ۱، بمبئی ۱۹۱۱، ص ۴۰۶، س ۶

(فقط در نسخه‌ی k). قس طبری، یکم، ص ۸۶۹؛ نک. کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۱۹.

۲۵) به کوشش آنتیا (Antia)، بمبئی، ۱۹۰۰، ص ۴۱ تا ۴۶، فصل ۱۴.

۲۶) به کوشش آنتیا، فصل ۱۴، بند ۱۵، ۱۸ و ۲۴. این عنوان در نسخه‌ها به صورت «مانپتان مانپت» نوشته شده است، اما تصحیح آن به «موبدان موبد» منطقی به نظر می‌رسد، زیرا همین تصحیف را در بندهشن بزرگ، انکلساریا، بمبئی، ۱۹۰۸، ص ۲۳۵، س ۱۰ و ۲۳۶، س ۱۵ و ۲۳۷، س ۱، می‌بینیم.

۲۷) کریستن‌سن، ابرسام، ص ۴۸.

چنین روایت شده بوده که اردشیر موبدان موبد را برای مشاوره در خصوص این مسئله فراخوانده تا حکم وی را بداند و سپس «رئیس خواجهگان» دربار (هرزبد/هرجبد) را مأمور کشتن زن کرده است. اگر این فرض درست باشد، باید تصور کرد که در زمان نگارش نهایی کارنامه (قرن سوم یا چهارم هجری) اصطلاح «هرزبد»، که نامأنوس شده بود، جای خود را به اصطلاح متداول و آشنای «هیربد» داده است.<sup>۲۸</sup> و سپس دو شخصیت داستان (موبدان موبد یا هیربد و هرزبد) در هم ادغام شده‌اند. شکل ظاهری دو لقب هیربد و هرزبد در خط پهلوی به این خلط کمک کرده است و نسبت دادن آن به نویسندگان دوران اسلامی لزومی ندارد. همان گونه که دیدیم، همین لقب در داستان سیاوش در اکثر نسخه‌های شاهنامه به هیربد تغییر یافته است و این روش رایج راویان و نسخه برداران بوده است که کلمه‌ی متداول و آشنایی را جانشین کلمه‌ی نامتداول و غریب کنند.

اکنون به خوبی اثبات شد که هرزبد در شاهنامه (و احتمالاً هرزبد در کارنامه) و ارزبد در متون سریانی و هرجبد (عنوان ابرسام در طبری) همه یکی است و برای اطلاق به رئیس خواجهگان و محافظ حرم به کار می‌رفته است. جزء دوم این ترکیب به وضوح بد (رئیس، سرور؛ مشتق از -pati) است، و فرض آنکه جزء اول آن کلمه‌ای ایرانی به معنی<sup>۲۹</sup> «زن»<sup>۳۰</sup>

۲۸) احتمالاً مردی که مأمور قتل زن در داستان اردشیر شده در اصل پهلوی خدای نامه هرزبد نام داشته و مترجمانی که آن را به عربی ترجمه کرده‌اند، چون معنی آن را در نیافته‌اند، آن را به صورت‌های گوناگون ترجمه کرده‌اند.

۲۹) در پهلوی لغت متداول برای «حرم» شبستان و برای «خواجه‌سرا» شبستان است. نک.

W.B. HENNING in *Handbuch der Orientalistik I, iv, Iranistik I, Linguistik*, Leiden, 1958, p. 45; A. Tafazzoli, in Ph. GIGNOUX and A. Tafazzoli, eds., *Mémorial Jean de Menasce*, Tehran-Louvain, 1974, p. 342.; V. Lukonin in *The Cambridge History of Iran 3 (2)*, Cambridge, 1983, p. 712.

در سغدی لغت «حرم» yškytyh (جای زنان) و لغت «خواجه‌ی حرم» ndryk / ntryk (= اندرونی) است. نک.

I. GERSHEVICH, *A Grammar of Manichaean Sogdian*, Oxford, 1954, §§ 259, 995.

۳۰) گارنیک آساطریان، دوست ایران‌شناس ارمنی مقیم ایروان، احتمال می‌دهد که این کلمه از صورت هندواروپایی \*sor «زن»، اوستا hāirišī مشتق شده باشد. نک.

E. BENVENISTE, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, vol. 1, Paris, 1969, p. 215.

همین دانشمند توجه مرا به کلمه‌ی ارمنی harč «زن دوم، زن موقت» معطوف داشت که به نظر او می‌تواند وام‌واژه‌ای کهن باشد. نک.

H. AČAREAN, *Hayeren armatakan bararan*, pt. 3, Erevan, 1977, pp. 60-61.

دوست دانشمند، آقای دکتر سرکاراتی، متذکر شدند که زیر نظر بنویسند را در مورد وجود کلمه‌ی sor به معنی «زن» در هندواروپایی در مقاله‌ی زیر رد کرده است:

O. SZEMERÉNYI "The alleged Indo-European \*sor- `woman'", *Scripta Minora*, vol. I, Innsbruck, 1987, pp. 107-22.

باشد نیز معقول است. هر چند چنین کلمه‌ای را نمی‌شناسیم، می‌توان، بر اساس صورت‌های به کار رفته، آن را از *\*harč-i* «زن» در ایرانی باستان با تحول معمول «چ» به «ز» در فارسی میانه و گونه‌ی گویشی «ج» مشتق دانست.

لقب هرزبد/هرجبد (رئیس خواجهگان) را نباید با دو منصب دیگر، یعنی ارگبد (رئیس دژ) و هرگبد/هرگگفت، که معنای آن موضوع بحث‌هایی بوده است<sup>۳۱</sup> اشتباه کرد. با آن‌که زمزنی<sup>۳۲</sup> منکر وجود لقب ارگبد (رئیس دژ) در شاهنشاهی ساسانی است، دوبار آمدن «ارجبد» در تاریخ طبری<sup>۳۳</sup> (کاملاً متمایز از «هرجبد» لقب ابرسام مذکور در بالا) شاهدهی است برخلاف این مدعا. توصیفی که طبری از مقام دارنده‌ی این عنوان به دست داده بسیار روشن‌گر است. او در شرح مناصب مهم سه پسر مهرنرسی، وزیر اعظم بهرام پنجم، می‌نویسد: سه تن از پسران او به مناصب بالا رسیدند... سومین آنها، که \*کارو<sup>۳۴</sup> نام داشت، «سرفرمانده سپاه» بود و نام پایه‌ی او به فارسی (یعنی فارسی میانه) رتیشاران‌سالار است که از مرتبه‌ی سپاهد برتر است و شبیه مرتبه‌ی ارجبد (یعنی ارگبد) است. کاملاً روشن است که این لقبی است نظامی و ابداً با امور اقتصادی و مالی ارتباط ندارد. شخص دیگری که این لقب را داشته خواجه‌ای (در عربی خصی) تیری نام بود که ارگبد دژ دارا برگرد و تحت نظر شاه استخر بوده است. بابک پسر خود، اردشیر، را، که بعداً سلسله‌ی ساسانی را بنیان گذاشت، برای تربیت به تیری سپرد تا جانشین وی در آن مقام شود.<sup>۳۵</sup> قطعاً بابک می‌خواسته است که یکی از سرفرماندهان نظامی پسرش را تعلیم دهد نه متخصصی در امور مالی. شخص دیگری که دارای این عنوان بوده مهرشاپور از اشراف دربار یزدگرد اول است.<sup>۳۶</sup>

(۳۱) فرای اشاره می‌کند که محتمل است چندین منصب به صورت‌های *arkapate's*، *arzbād* و غیره با هم خلط

شده باشد: R.N. FRYE, *The Heritage of Persia*, London, 1962, p. 279, n. 56.  
 (32) O. SZEMERÉNYI, "Iranica V", in *Monumentum H. S. Nyberg*, vol. 2, *Acta Iranica* 5, Tehran-Liège, 1975, pp. 369, 379.

نیامدن صورت ارگ/ارگ «دژ، قلعه» وارگ بد در متون فارسی میانه دلیل قطعی بر نبود کلمه در دوره‌ی ساسانی نیست.  
 (۳۳) تاریخ طبری، یکم، ص ۸۶۹، س ۱۳؛ نولدکه همان، ص ۱۱۱.

(۳۴) این نام به صورت کارد در نسخه‌های تاریخ طبری و کارد در نسخه‌ی اسپرنگر ۳۰ ضبط شده است. نولدکه، همان، ص ۱۱۰ و بعد آن را به کاردار تصحیح کرده است. صورت کارد احتمالاً تصحیف کارو است. در این صورت الف پایانی در صورت مضبوط در نسخه‌ی اسپرنگر ۳۰ نشانه‌ی کشش مصوت ماقبل است. در تاریخ بلعی، ص ۹۴۹، صورت کاملاً متفاوت اسماکان، سمنکان آمده است.

(۳۵) تاریخ طبری، یکم، ص ۸۱۴ و بعد؛ نولدکه، همان، ص ۴ به بعد.

(36) J. LABOURI, *Le Christianisme dans l'empire perse*, Paris, 1904, p. 97; CHRISTENSEN, *L'Iran*, pp. 107, 271.

در پایان دوره‌ی ساسانی، وظیفه‌ی اصلی دارنده‌ی این منصب نظارت بر امور داخلی شاه (یا امور خاندان سلطنتی) بوده است.<sup>۳۷</sup>

صورت یونانی arkapátēs در یک سند وام، مورخ ۱۲۱ میلادی، به عنوان لقبی برای فرهاد نامی به کار رفته است. بیشتر پژوهندگان آن را با ارگبد (رئیس دژ) در فارسی میانه یکی می‌دانند اما زمرنی<sup>۳۸</sup> آن را معادل hrgwpt/hlgwpt در کتیبه‌های فارسی میانه و hrkpty/°rkpty در کتیبه‌های پارتی (اشکانی)<sup>۳۹</sup> دانسته است، به این دلیل که فرهاد از زمره‌ی ملازمان مردی به نام مَنسُس بوده که خود مأمور گردآوری مالیات به شمار می‌رفته و نیز به این دلیل که فرهاد، که «خواجه» بوده، نمی‌توانسته منصبی نظامی داشته باشد. به نظر من هیچ یک از این دو استدلال قانع‌کننده نیست. منسَس نه تنها مأمور گردآوری مالیات بلکه از زمره‌ی «آزاد مردان» و استراتیگوس (stratēgos، فرمانده) بین النهرین و فراسوی آن و فرمان‌روای اعراب<sup>۴۰</sup> نیز بوده است. تنها این امر که فرهاد از جمله‌ی اطرافیان منسَس بوده نمی‌تواند لزوماً بدان معنی باشد که او منصبی مالی داشته است. در ردّ دلیل دوم نیز می‌توان متذکر شد که در تاریخ ایران تنی چند از خواجگان مناصب نظامی مهمی داشته‌اند، مانند تیری که در بالا ذکر شد و آغا محمد خان بنیان‌گذار سلسله‌ی قاجار.

در یکی دانستن argapētēs، که در کتیبه‌های پالمیری آمده، و °rqbt در تلمود اورشلیم، °rqpt و °lqpt در تلمود بابلی، و °lqpt در سریانی و غیره<sup>۴۱</sup> با ارگبد (رئیس دژ)، که دانشمندان دیگر متذکر آن شده‌اند، مانعی اساسی وجود ندارد.

وظیفه‌ی صاحب عنوان hrgwpt/hlgwpt (در کتیبه‌های فارسی میانه) و °rkpty/hrkpt در کتیبه‌های پارتی)<sup>۴۲</sup> را نمی‌توان از بافت این نوشته‌ها مشخص کرد و دلیل قاطعی وجود ندارد که آن را لقبی برای صاحب منصبی در امور مالی بدانیم. معنای «رئیس گردآورندگان مالیات یا خراج»، که هنینگ پیشنهاد کرده، تنها بر اساس این فرض است که جزء اول آن را با «هراگ، خراج، مالیات» در فارسی میانه‌ی مانوی یکی بدانیم. ژینیو<sup>۴۳</sup> - که معنای «رئیس خراج» را برای این عنوان ذکر کرده - و نیز زمرنی<sup>۴۴</sup> این توجیه را پذیرفته‌اند. اما شروو<sup>۴۵</sup>، آخرین

37) B. Laufer, *Sino-Iranica*, Chicago, 1919, p. 532.

38) *Iranica*, p. 371.

39) H. Humbach and P.O. Skjaervø, *The Sassanian Inscription of Paikuli*, pt. 3. 1: *Restored Text and Translation* by P.O. Skjaervø, Wiesbaden, 1983, p. 95.

۴۰) Frye, *Heritage*, P. 193 f; Id., *Oriens* 15, 1962, P. 352.

۴۱) Szemerényi, *Iranica*, p. 366 f. ۴۲) در هومباخ-شروو، همان، ص ۴۱.

43) Ph. Gignoux, *Glossaire des inscriptions pehlevies et parthes*, CII, suppl. ser., London, 1972, pp. 23, 52.

44) *Iranica*, p. 369.



دانشمندی که کتیبه‌ی پایکولی را منتشر کرده است، احتمالاً با این اشتقاق موافق نیست. وی harguft (یعنی هرگبد) را به صورت مبهم «هرگبد، صاحب‌منصب» معنی کرده ولی، در بخش توضیحات کتاب<sup>۴۶</sup>، آن را با هرجد مذکور در تاریخ طبری و ارجد (که آن را به صورت هرگبد آورده) و لقب اردشیر پیش از نشستن بر تخت بوده مقایسه کرده است. تا به دست آمدن شواهدی قطعی‌تر مرجح این است که hlgwpt و غیره‌ی مذکور در کتیبه‌ها را همان ارگبد (در عربی ارجد) به معنی «فرمانده دژ» بدانیم. با این همه، هرگبد را خواه همان ارگبد باشد خواه نه، نباید با هرزبد/هرجد/ارزبد (رئیس خواجهگان) اشتباه کرد. □



45) Skjaervø, *op. cit.*, p. 95.